

محبت

در نهج البلاغه



جواد محمدزمانی

■ من و تو محبت را به دوستی ترجمه می‌کنیم. نمی‌دانم دوستی چه قدر می‌تواند این واژه زرف را معنا کند. با این همه تو به خوبی می‌دانی که محبت چیست و نیازی نیست آن را شرح دهم. به همین بسنده می‌کنم که محبت نوعی میل و کشش لذت‌آفرین است و همین که نام آن را می‌شنوی دهانت شیرین می‌شود، مگر نه؟!

دست کم همین را بدان که اسلام ستایشگر محبت است و جامعه‌ای را مطلوب می‌داند که آجر به آجر خانه‌هایش از محبت باشد، مردمش همدیگر را دوست و برادر بدانند. حالا که تازه جوامع غربی فریاد «حقوق شهروندی» را سر می‌دهند و به تو می‌گویند باید حقوق همشهری‌ات را حفظ کنی، قرن‌ها پیش از این، اسلام من و تو «حق برادری» را مطرح کرده است. می‌دانی یعنی چه؟! یعنی ارتباط تو با مسلمانان دیگر نباید به ارتباط دو شهروند و رعایت حقوق هم ختم شود، باید مسلمان دیگر را برادر بدانی، به او محبت کنی، عشق بورزی و از دیدار او لذت ببری. رفیق! اسلام - دین من و تو - دین محبت است. «هل الدین الاالحب» آیا دین جز محبت است؟.

یکی از کتاب‌های روایی را ورق بزن، ببین نوشته: محبت، نشان نیرومندی عقل، نیمنی از دین، سودمندترین گنج و شیرین‌ترین چیز است؛ و نوشته که خوش‌نیتی، خوش‌گمانی، خوش‌رفتاری و ادب و فروتنی و وفاداری و انصاف و... باعث می‌شود که محبت در دل و جان تو جوانه بزند. باید بدانی که محبت، موانعی دارد و آن بدخوبی، عیب‌جویی، خرده‌گیری، تنگ‌چشمی و تکبر و... است. این را هم بدان که محبت فله‌ای نیست و باید فقط برای افراد خاصی آن را نگه‌داری و عرضه کنی نه برای همه. رفیق ناباب تو شایسته محبت نیست و گاه محبت تو به او باعث می‌شود که خیلی راحت‌تر تو را متحرف کند. پس محبت خودت را به راحتی خرج نکن، بلکه دنبال مشتری‌های خوب باش؛ همان‌هایی که در روایات به آنها سفارش شده است. از جمله آنها، مؤمنان و عالمان و عاقلان و نیکان و کسانی هستند که تو را به یاد خدا می‌اندازند؛ پس با افراد احمق، دروغ‌گو، فاسق، بی‌وفا و آنهایی که دوستی‌شان خدایی نیست رفاقت نکن و محبت خودت را به پایشان نریز. راستی! می‌دانی بهترین محبت چیست؟! محبت به خدا و اولیای خدا. از من بپرس چگونه؟! اول این‌که باید عوامل خدا دوستی را در دل خود تقویت کنی؛ تقوا، عزم، نپایش و مناجات، شناخت و معرفت خدا از این

جمله است. سپس باید کاری کنی که خدا هم تو را دوست بدارد و به تو محبت کند؛ توبه، فرمانبرداری از خدا، پیروی از اهل بیت، کارهای نیکو مثل جهاد و خواندن قرآن از آن جمله است. بعد باید موانع خدا دوستی را از پیش پایت برداری و بغض و کینه خود را نسبت به دشمنان خدا ابراز داری. یادست نرود که محبت بدون بغض و کینه حاصل نمی‌شود؛ یعنی باید یا دشمنان خدا و دشمنان اولیای الهی دشمنی کنی و این دشمنی را اظهار کنی و از آنان اعلام برائت و بیزاری نمایی تا محبت تو، واقعی شود نه تشریفاتی! این را هم بدان که محبت خدا در زندگی خود آثار مثبت بسیاری بر جای می‌گذارد.

با این مقدمه بیا بر سر سفره کلام مولا علی بنشینیم. پیش از آن، این را هم بدان که «مودت» همان «محبت» است و وقتی که ابراز شود؛ یعنی دوست داشتن اگر در دل بماند به آن محبت می‌گویند و اگر اظهار و ابراز هم شود به آن مودت می‌گویند. علی بن ابی‌طالب فرموده است: «التَّوَدُّ بَصْفُ الْعَقْلِ! مودت (ابراز محبت) تیمی از خرد است» و هم فرموده است: «الْمَوَدَّةُ قَرَابَةٌ مُسْتَفَادَةٌ» مودت، پیوند یا مردم را فراهم می‌آورد.

آن قدر محبت در نظر آن امام جایگاه دارد که آن را اساس اسلام می‌داند و می‌فرماید: «ثم ان هذا الاسلام دين الله الذي... اقام دعائمه على محبة» دیگر این که این اسلام، دین خداست که... ستون‌های آن را بر دوستی خدا استوار نمود.

رفیق من! تو دینی را پذیرفته‌ای که اساس و ستون اصلی آن محبت است؛ محبتی که از آن خداست و سپس از آن پیامبران و امامان و اولیای او. پس بیا آبروهای درهم کشیده‌ات را باز کن و لیخند بزن و به این هستی شگفت که مخلوق خدای توسست عشق و محبت بورز؛ همان عشق حقیقی نه عشق ساختگی و گنجشک را رنگ کردن و جای قناری فروختن! اگر هستی را نیز دوست می‌داری از آن جهت دوست بدار که آفریده خداست؛ چنان که سعدی سروده است: به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پی‌نوشت‌ها

۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۷۹؛ تنبیه‌الخواطر، ج ۲، ص ۵۰.
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۲.
۳. همان، حکمت ۲۱۱.
۴. همان، خطبه ۱۹۸.

دغدغه‌های نامنظم یک پدر

و دلت را به فجایع دنیا بینا ساز...

چشم‌ت را به روی فجایعی که می‌بینی نبند. می‌گویند انسان را فکر کردن به فجایع و ناملایمات افسرده می‌کند، اما تو به فجایع روزگار جووری بیندیش که افسرده نشوی. من هم می‌دانم که با توصیه نمی‌شود چنین مهارتی را پدید آورد اما قبول کن که همه نگاه‌ها مثل هم نیست؛ نگاه‌های متفاوت به یک موضوع واحد نتایج گوناگون و شاید متضادی به بار می‌آورد.

فجایع وجود دارد و هر چه بخواهی از آنها بگریزی انگار بیش‌تر به تو علاقه‌مند می‌شوند بیش‌تر خودنمایی می‌کنند نزدیک‌تر و نزدیک‌تر می‌آیند و تو را دوره می‌کنند. تو بالاخره باید آنها را ببینی آنها می‌خواهند که دیده شوند. کسی با ما دشمنی ندارد این ما هستیم که چون نمی‌دانیم درباره فجایع دنیا مثل خیلی چیزهای دیگر چه‌گونه باید بیندیشیم و با چه عینکی و چه تلسکوبی عمقشان را بشکافیم از وجود آنها در رنجیم. من نمی‌گویم که باید از دیدن فجایع لذت برد و نباید این‌گونه بود. می‌گویم می‌شود از فجایع به هر شدتی که باشند درس گرفت.

اگر این نامه‌نگاری‌ها ادامه پیدا کند شاید بعدها بیش‌تر در این باره با هم صحبت کردیم و من برای تو نمونه‌هایی خواهم آورد از درس‌هایی که می‌شود از پدیده‌هایی گرفت که عادت کرده‌ایم از کنارشان به راحتی عبور کنیم. این درس‌ها چیزهای عجیبی نیستند این را خودت خواهی فهمید به نظر من عجیب این است که ما دلمان را فراموش کرده‌ایم. دل آدمی بزرگ‌ترین امانت خداست؛ امانتی که برای امانت‌دهنده خیلی ارزش دارد ولی آن را به طور کامل در اختیار ما گذاشته است، و گذاشته که ما با دلمان با امانت او بیش‌تر از هر چیز دیگر احساس نزدیکی و راحتی کنیم. من از اسرار الهی خبر ندارم اما بین دل آدم و خدا انگار رابطه‌ای غیر از آن چیزی که ما از رابطه می‌فهمیم، وجود دارد. مدت‌ها می‌اندیشیدم این امانت خدا را به چه چیزی می‌شود تشبیه کرد به در و گوهر؟ یا به آئینه یا به لوح و دفتر؟ نمی‌دانم. نمی‌توانم همه آنچه دل دارد در پدیده دیگری بیابم، اما وقتی به این جمله می‌اندیشم که من همچون نگهبانی بر در دلم ایستاده‌ام و مراقبم که چه کسی داخل می‌شود و که بیرون می‌آید، توی ذهنم تصویر قلعه‌ای عظیم با برج و باروهای بلند و مستحکم نقش می‌بندد که امیر سرفراز آن بر در دروازه آن ایستاده و هوشمندانه دور و اطرافش را از نظر می‌گذراند.

